

این دیکتاتور کیست که مرگ سزاوار اوست

ما از آن روی مهربانان را دوست داریم و از خشم‌آوران بیزاریم که، از پی آیند مهر، خشنود و از بازده-ی خشم، آزرده می‌شویم. گاهی هم بر همین احساس، خواسته یا ناخواسته، بدون آزمون، کسانی را یاری می‌دهیم یا با کسانی دشمنی می‌ورزیم. ولی بیزاری-ی آزادیخواهان از حکومت اسلامی از راه احساس یا از اختلاف عقیده-ی آنها نیست که تنها به پیوند کسانی با این حکومت یا به برداشت آن کسان از احکام شریعت بستگی داشته باشد.

بی دادگری نشانی از انسان ستیزی در بنیاد حکومت اسلامی است. از آن روی آزادیخواهان و جوانمردان از حکومت اسلامی بیزارند که این حکومت حق آزاد بودن را از شهروندان گرفته و از عقیده-ی مذهبی ابزاری برای سرکوب اندیشه-ی مردمان ساخته است. یعنی این حکومت، بر اساس نگرش خلقت در اسلام، انسان را نادان می‌پندارد و بر این پندار احکام شریعت را، با خشونت بسیار، به مردمان دیکته می‌کند.

آزادیخواهان بر این باورند که انسان آزاد و آراسته به خرد زاییده شده است و حق دارد که بر سرنوشت و سامان زندگی-ی خود فرمانروا باشد. تضاد آرمان آزادیخواهان با احکام شریعت در همین برخورد است، که در شریعت، انسان بنده-ی الله و مجبور به اطاعت از اوامر او است.

فقیه پیوند خود را با مردم همسان پیوند شبان با گوسفندان می‌پندارد. فقیه، مفتی، آیت الله یا هر دینفروشی به کردار، خرد انسان را، حتا خرد خود را، نفی می‌کند. فقیه یا مفتی نمی‌تواند در پیرامون نیکی یا زشتی-ی احکام اندیشه کند؛ زیرا او احکام الهی را بدون کاستی می‌پندارد، او تنها به شناسایی و اجرای درست احکام شریعت برخورد می‌کند. از آن روی آزادیخواهان با این حکومت در پیکار هستند که آنها ریشه-ی ستمکاری را در نادان پروردن انسان می‌دانند. یعنی هر اندازه که مردم نادان تر پرورده شوند حکومت اسلامی استوارتر و فشار ستم او بر دگراندیشان سنگین‌تر خواهد بود.

آرمان آزادیخواهان، از برانداختن حکومت اسلامی، دست یافتن به سامانی است که از خرد مردمان ایران برخاسته باشد. یعنی، در آن سامان، هر اندیشه-ای بتواند بدون ترس بازگو بشود و مردم آزادانه بتوانند، از راه همپرسی، سود و زیان جامعه-ی خود را شناسایی کنند.

روشنفکری که از فتوای فقیه-ی پشتیبانی کند او سود خود را در نادان پروردن مردم می‌بیند یا این که اندیشه-ی خود او هم در تاریکی سرگردان شده است و بدون عصا کش توان پیشروی ندارد. هرگز و هیچگاه یک مفتی یا فقیه نمی‌تواند آزاد ببیند که او بتواند پیروانی را به سوی آزادی رهنمون باشد.

فقیه همیشه پیروان را از چاهی به چاله-ای و از چاله-ای به چاهی می‌راند. زیرا فقیه تنها عالم به اوامر فقهی است نه این که او عالم است؛ او احکام فقهی را به کسانی دیکته می‌کند که آنها به ناتوانی-ی خود، در شناخت آن احکام، ایمان دارند.

انسان زمانی به پدیده-ای ایمان می‌آورد که خود را در شناسایی ریشه و برآیند آن پدیده ناتوان بداند. یعنی یک فقیه هم نخست به نادان بودن خود، در پیرامون شناخت پدیده-های هستی، ایمان دارد و سپس احکام شرع را بی کم و کاست می‌پذیرد. این است که فتوای فقیه همیشه برآمده از ایمان اوست نه از دانش و شناخت حقوق شهروندان.

البته روشنفکران دوران پیش، در هنگام ویژه-ای، می‌توانند از فتوای فقیه-ی برای روشن ساختن نگرش اجتماع سود ببرند ولی نه در پشتیبانی از آن فقیه. انسان دوران پیش، هیچگاه، جنگ افزار دشمن را نیرومندتر از توان دوستان

خود نمی‌سازد. ستایش از فتوای یک فقیه به مفهوم پذیرفتن پسماندگی و درماندگی-ی انسان و بزرگداشت اوامر شریعت است.

والیان حاکم، کشور ایران را، غنیمتی می‌دانند که آنها آن را از مجاهدین اسلام به ارث برده‌اند. قانون اساسی-ی این حکومت هم بر اساس احکامی پایه گذاری شده است که آنها بیش از هزار سال کهنه هستند. احکام شرع برای درخواست همیاری، یا رای گیری از همگان، نازل نشده‌اند بلکه آنها برای اطاعت، به بندگان الله، امر شده‌اند. سرپیچی از این اوامر جرم است و برای کسانی، که در انجام این اوامر سستی کنند، عذابی دردناک فراهم شده است. (در دیالکتیک به کسی که احکام و اوامری را به مردمی دیکته کند " دیکتاتور" و به این روند دیکتاتوری می‌گویند) حکومت اسلامی، که کاربرد احکام اسلامی را نمایان کرده است، حق شناسایی نیکی یا بدی و حق آزاد اندیشیدن یعنی حق فرمانروایی بر خویشان را از مردم گرفته است. ریشه-ی ستمگری در همین احکام و معیارهای اسلامی است و این احکام هیچ پیوندی با فرهنگ مردم ایران ندارند.

حاکمی که در اجرای احکام شریعت کوتاهی کند، حکومت او، از دیدگاه یک فقیه، مشروعیت ندارد. مسلمانان هم، به پیروی از فتوای یک فقیه، وظیفه دارند (نه حق) که بر آن حاکم بشورند تا حکومت، به امر فقیه نه به خواست پیروان، به کسی واگذار شود که او احکام را به درستی بر اساس شریعت اسلام اجرا کند.

نمونه : اگر حکومت اسلامی برخی از قوانین حقوق بشر را جایگزین احکام پسمانده-ی قصاص بکند، از دیدگاه فقهی و قانون اساسی، این حکومت در اجرای عدالت کوتاهی و به احکام شریعت پشت کرده است. از این روی یک فقیه با ایمان می‌تواند بر اساس "امر به معروف و نهی از منکر" این حکومت را نامشروع بخواند. انتقاد و خواسته-ی این فقیه تنها به حکم وظیفه-ی شرعی و در چهارچوب شریعت اسلام است.

نمونه-ای دیگر: اگر فقیه-ی بر اساس فقه اسلام شناسایی کند: عامه مردم یا امت مسلمان، که از دیدگاه شریعت تسلیم شدگان هستند، صلاحیت ندارند کسانی را، به نام وکیل مجلس، برای گنجاندن احکام شرعی در قوانین مدنی انتخاب کنند. زیرا مسلمان، که تسلیم اوامر الهی است، حکم صغیر دارد یعنی نادان بشمار می‌آید، او در مقامی نیست که در مورد صلاحیت وکیل، که باید عالم و زاهد باشد، داوری کند.

اگر این فقیه، با علم بر حکمت الهی، فتوا بدهد که انتخاب وکیل مجلس، از سوی امت، شرعی نیست و شرکت در این انتخابات حرام است؛ فتوای او تنها هشدار است که مرزهای تنگ شریعت را یادآوری می‌کند. این فتوا با خواسته-ی برخی از آزادیخواهان هم‌رنگ و هم‌سنگ جلوه می‌کند ولی به درستی دیدگاه آزادیخواهان در سوی دیگری است. یعنی آزادیخواهان نمایش انتخاباتی را، در حکومت ولایت فقیه، مردم فریبی و شرکت در آن را برابر با پذیرفتن ننگ خلافت می‌دانند نه این که مردم حق انتخاب کردن نداشته باشند.

گاهی ممکن است که پرهیز از شرکت در انتخابات، چه به فتوای فقیه و چه از راه آزادیخواهی، بازده-ی یکسانی داشته باشد ولی هیچگاه انگیزه-ی پیروان فتوا با آرمان جویندگان آزادی برابر نیست. پدیده-ی فتوا از عقیده-ای برآمده است که در آن انسان را نابخرد و نادان می‌شمارد ولی آزادگان آگاهانه خرد انسان را به شایستگی می‌ستایند. روشنفکرانی که فتوای فقیه-ی را فریاد می‌زنند و نیکویی یا بهبود جامعه را در راه فتوا جستجو می‌کنند؛ آنها در تاریکخانه-ی ذهن خود با پندارهای اندیشه سوز درگیرند و نمی‌توانند مفهوم حقوق بشر را شناسایی کنند.

ماده ۱ از منشور جهانی حقوق بشر (برگردان از آلمانی)

<< همه-ی آدمها آزاد و به شایستگی با حقوق یکسان زاییده شده‌اند. همه به خرد و وجدان آراسته هستند و بایست با منشی برادرانه با یکدیگر با برخورد کنند.>>

این ماده از حقوقی سخن می‌گوید که آنها در سرشت انسان آمیخته شده‌اند و با انسان زاییده می‌شوند. همه‌ی دین‌ها، به ویژه دین اسلام، این حقوق را از انسان جدا کرده‌اند. به زبانی ساده نمایندگان الهی مانند پاپ یا ولایت فقیه، حقوق بشر را سرکوب کرده‌اند، خرد و وجدان انسان را به گروگان گرفته‌اند و حق خوداندیشی را از پیروان ربوده‌اند.

پیشوایان مذهبی دشمنان ستمکار حقوق بشر هستند زیرا همه‌ی آنها نگرش یا جهان بینی-ی مردمان را پیشاپیش به آنها دیکته می‌کنند. دین‌فروشان، از آغاز زادن، نیکی و بدی، زیبایی و زشتی، مهرورزی و کینه توزی، دوستی و دشمنی را، بریده از خرد انسان، به سود خود تعریف و در ذهن تاریک پیروان خود می‌نشانند.

پیروزی-ی بیشتر مردمان اروپا، در راه آزادی، این است که آنها پیوند زنجیرهای کلیسا را از سامان کشورداری و آموزش شهروندان پاره کرده‌اند. شوربختی مسلمانان در این است که آنها خرد و اندیشه-ی خود را تنها برای خوشرنگ ساختن زنجیرهای بردگی (یعنی شریعت اسلام) به کار برده‌اند. این است که مسلمانان به بردگی-ی خود می‌بالند. آنها آزادی و آزادی را با درازای زنجیرهای بردگی، که خودشان آنها را کشدار بافته‌اند، اندازه می‌گیرند. ایرانیان شیعه، شوم‌ترین و دهشتناک‌ترین زنجیرها را به گردن دارند. افزون بر این که آنها عبد الله، غلام امامان مرده، مقلد آخوندهای زنده هستند آنها به بردگی-ی موجودی هم درآمده‌اند که او، در پیکر آدم، ویژگی‌های الله را در بر دارد.

درست است که آخوندها امام زمان را از هیچ خلق کرده‌اند ولی همین، هیچ‌کس، نه تنها بر بینش مردم حکومت می‌کند بلکه آخوندها توانسته‌اند سرداران سپاه را هم به مزدوری او بگمارند. آخوندها آن چنان ایران ستیزانی را پرورش داده‌اند که آنها آمادگی-ی خود را برای کشتار ایرانیان و سپردن کشور را به امام زمان آشکار می‌کنند. اگر کسی بتواند اندکی با خرد خود بیندیشد او می‌تواند ژرفای شوربختی ایرانیان را در این حکومت شناسایی کند. این مردم فریب خورده، سرکردگانی را "انتخاب" کرده‌اند که آنها آشکارا دشمن ایران و ایرانی هستند و برآنند که کشور ایران را به امام زمان واگذار کند.

درست است که امام زمان تنها در ذهن مردم نگاشته شده است. او هرگز وجود نداشته است و هرگز هم نخواهد آمد که سپاه نابخردان بتوانند مردم را در راهش سر ببرند. ولی این پندار بسیار رنج آور است که بخشی از مردم ایران تا آن اندازه از خود و با میهن خود بیگانه شده‌اند که بردگی-ی بیگانگان را آرزو می‌کنند.

مردمان کشورهای مسیحی برای گرفتن اورشلیم از دست ترکان عثمانی جنگیده‌اند. این مردمان از این که سرزمین مقدس آنها در دست ناباوران مسیحی است ناخشنود بوده‌اند ولی آنها هرگز در این اندیشه نبوده که سوئیس یا ایتالیا را به بازماندگان یا نمایندگان مسیح بیش کش کنند.

ولی در ایران امام زمان است که او بر ذهن شیعیان خردسوخته حاکم شده و روند زندگی را در بردگی به آنها دیکته می‌کند. چرا این مردم، برده پروده شده، هرگز در آرزوی گرفتن مکه و مدینه نبوده‌اند؟ چرا این مردم، که هیچگاه از هیچ امامی اندکی نیکی ندیده‌اند، همیشه خود را باجگزار مردگان هزارساله می‌پندارند؟ شیعیان که خاکساری و پست بودن انسان را ستایش می‌کنند چرا، به جای بخشیدن دارایی ایرانیان، همین ویژگی‌ها را به امامان خود نمی‌بخشند؟ وجود این دیکتاتور، که او نه زاییده شده و نه می‌زاید و نه برنامه‌ای دارد که بمیرد، برای خنده نیست که برخی از روشنفکران ازدیدگاه شوخی به آن می‌نگرند. آخوندها با ابزار "امام زمان" نه تنها مردم را برده منش پرورانده‌اند بلکه کشور و آینده-ی ایرانیان را به کاربرد این ابزار پیوند داده‌اند.

روشنفکرانی که آزادیخواهی را فریاد می‌کنند، ولی از بخشیدن ایران به دیکتاتوری بیگانه ننگ ندارند، آنها خود ناخودآگاه پروده شده-ی همین دیکتاتور هستند. دیکتاتوری ستمکار که او پیشاپیش کشتار خود آنها را مژده می‌هد.

اگر خود این دیکتاتور آشکار نیست، نمایندگان او، یا آفرینندگان او که آشکار هستند و اوامر او را دیکته می‌کنند. پی آیند ستمی که از خلقت این دیکتاتور یعنی حکمرانی-ی امام زمان بر مردم ایران وارد می‌آید در خور ارزیابی نیست. شاید بتوان مرگ حکومت اسلامی را، در پی آیند خشم این حکومت، پیش بینی کرد ولی مرگ حکومت اسلامی نشان مرگ این دیکتاتور نیست. زیرا آخوندهای شیعه، با کاربرد ابزار امامت، بندگی را (نه آزادی را) در دورنمای سراب آرزوهای مردم تصویر کرده‌اند.

کسانی که هویت خود را در بردگی می‌پندارند نه تنها آنها از خویشتن بیگانه‌اند بلکه این کسان با آزادی، فرهنگ، دانش و میهن خود نیز پیوند استواری ندارند.

مردمی که، در دوران حکومت‌های اسلامی پیوسته، با سرکوب فرهنگی، مغزشویی شده است، شور میهن پروری در زمینه-ی هویت آنها خشکیده و پیوند همبستگی-ی آنها با یکدیگر سست شده است. از این روی ایرانیان، به زور و از ترس، پذیرفته‌اند که اسلام عربهای مهاجم بر فرهنگ مردم ایران برتری دارد. در منجلا ب این ننگ، برای آخوندها، بسیار آسان بوده است که زنجیر بردگی-ی امام زمان را به گردن این خودباختگان ببندازند.

شوربختی در این است که برخی از روشنفکران ایران هم از شناخت دیکتاتوری، که حتا ریزه-های زندگی را به این مردم دیکته می‌کند، ناتوان مانده‌اند. شاید سوی دیدگاه این روشنفکران هم به امر همین دیکتاتور دیکته شده است. گرچه این دیکتاتور و زنجیرهای بردگی-ی او نادیدنی هستند ولی حکومت او که، پیوسته با انسان ستیزی همراه بوده، آشکار است. وجود امام زمان برای شوخی و خنده نیست بلکه برای گرفتن حق خود بودن از مردم ایران است. اگر همه-ی فریادهایی که با واژه-ی "مرگ بر .." آغاز می‌شوند به درستی در آرمان آزادیخواهان نمی‌گنجند ولی فریاد "مرگ بر دیکتاتور" خواسته-ایست پرارزش و در خور ستایش است.

باشد که زمانی دستکم روشنفکران در اندیشه-ی شناسایی این "دیکتاتور" باشند زیرا به راستی و درستی مرگ سزاوار این دیکتاتور است.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: MarduAnahid@yahoo.de

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>